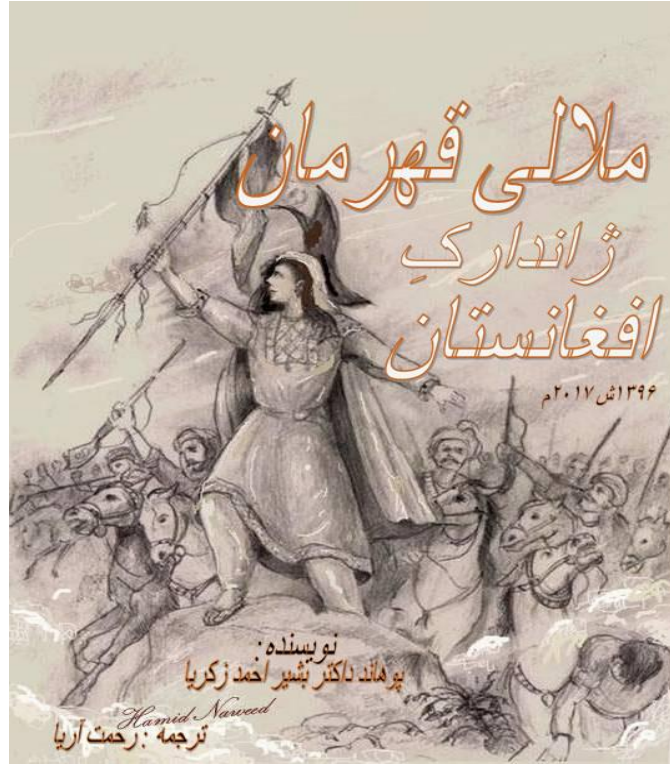




۲۰۱۸/۰۴/۰۷



داکتر بشیر احمد زکریا



ملالی قهرمان ژان دارک افغانستان

ناول تاریخی

نویسنده: پوهاند بشیر احمد زکریا

ترجمه: رحمت آریا

سپتمبر ۲۰۱۷

قسمت سوم – بخش هشتم_نهم

بخش هشتم

زمانیکه جنرال رابرتس به کندهار رسید، سرجوخه لشکر رعب انگیز وی گارنیزین کندهار را جداً درمانده و روحیه باخته می‌یابد. تلفات سنگین تازه وارد به نیروی ضربتی و تهاجم سریع گارنیزین و مرگ جنرال بروک روحیه شانرا مرگبارانه تکان داده بود. این تکانه چنان مهیب بود که سپاهیان و اهله زده بمبئی که تازه کابوس می‌یوند سر تا پای شانرا به لرزه درآورده بود سائر سربازان همتای خود در کندهار را با داستانهای وحشتناک غازیان تشنه بخون و اسب سواران بیرحم ایماقی که اسپان درنده شان گوشت انسان را خورده و از پوزه و بینی شان آتش فوران می‌کند، می‌ترساندند. حتی یک تعداد افسران برتانوی در باره توانایی نیروی تقویتی رابرتس شک داشتند که اگر بتواند در برابر «لشکر نامرئی افغانها» مقاومت کرده بتواند.

جنرال رابرتس در یادداشت های خود می‌نویسد «اعتراف می‌کنم که خیلی زیاد متعجب و غافلگیر شده بودم، البته نه بخاطر اینکه گویا یک تصور قویتری را در بابت حالت روحیه باخته بخش اعظم گارنیزین بکار ببرم؛ یک تعداد استثنائات قابل ملاحظه موجود بود ولی طرز رفتار عمومی این سربازان، روحیه باخته شده «بغاوت» سال ۱۸۵۷م آگره را بیادم آورد. ظاهراً چنین می‌نمود که آنها خود را با نومیدی شکست خورده می‌پنداشتند و کاملاً مرعوب و افسرده بودند؛ آنها تا این اندازه دلمرده و نا امید بودند که حتی بیرق متحده¹ «بیرق انگلستان» را تا نزدیک شدن ما از ترس بالا نه کرده بودند.»

زمانیکه شهزاده ایوب خان از تقرب رابرتس خبر شد که با لشکر ده هزار نفری متشکل از سربازان به دست انتخاب شده و دلخواه و تا دندان مسلح و مجهز با توپ های ثقیل خود در حرکت است، تمام قریه جات نزدیک به حومه کندهار را تخلیه و قرارگاه لشکری خود را به دره ارغنداب بین کوه های بابای ولی و قریه مزره در شمال کندهار انتقال داد. در این لحظات نهایت حساس و تأریخ ساز شورای مشورتی امور جنگی ایوب خان دچار انقسام فکری شده بود. شخصاً ایوب خان آرزو داشت تا به هرات برگردد و منتظر فرصت مناسب بماند. زیرا ایوب قویاً متیقن بود که برتانوی ها دیگر در افغانستان باقی نخواهند ماند و باید از افغانستان خارج می‌شدند. ایوب خان آرزومند بود که با داشتن لشکر کامل و دست نخورده، در مذاکرات دست بالا می‌داشته باشد و حتی کندهار را میتواند بدون کدام ستیز و تلاش بدست آرد. ولی اکثریت سران قومی و در رأس همه جنرال تاج محمد و ملا محمد علی «مشهور به الله اکبر» که در چنین موقع حساس از پیامد های عقب گرد می‌ترسیدند، به قوماندان اعلی شان عذر و زاری کردند که قوت ها نباید عقب برده شوند و با موضوع باید با تهور و دلیرانه برخورد کرد. سرانجام ایوب خان به مشوره شان گوش داد و در همانجای که اقامت داشت به استقرارش دوام داد. صبح روز بعد خلاف توقع به وی خبر رسید که شب گذشته در تاریکی شب یک بخشی از لشکر منظم همچنان جنگجویان بخشی از لشکریان نامنظم وی از قرارگاه فرار کرده اند و این پیام باعث دلسردی عمیق ایوب خان شد. به تأریخ اول سپتمبر سال ۱۸۸۰م قبل از سپیده دمان صبح نیرو های رابرتس حرکت تهاجمی را آغاز کردند و ساعت ۹ بجه صبح چهار توپ چهل پونده برتانوی زمین را به لرزه در آورد. ایوب خان دانست و درک کرد که لشکری را که چهار بار بزرگتر از لشکر وی و در مقایسه با تجهیزاتی که در میوند داشت، این لشکر مجهز با بهترین و مدرن ترین اسلحه و تجهیزات نظامیست نمیتواند شکست بدهد. ایوب خان از این نقطه ضعف خود آگاه بود و شک داشت که برنده شود ولی تهور و جرئت خود را هرگز نباخت. ایوب خان شخصاً خودش قومانده تمام لشکر را بدوش خود گرفت. در مرحله اول درگیری افغانها با جان گذری شدید جنگیدند و موفق شدند که دشمن را به عقب بزنند. در این لحظات نهایت باریک و حساس پیامهای مخفی در بین لشکر ایوب خان شایع شد که گویا مهمات لشکر به کلی خلاص شده و کندیک های هراتی بخاطر رقابت و هم چشمی با کابلی ها در میدان جنگ یک بنده بزرگ لشکر را رها کرده اند. دستپاچگی بر سر تا سر لشکر مستولی گشت و موفقیت برتانوی ها اجتناب ناپذیر شد. به مجردیکه لشکر ایوب خان دست به عقب نشینی زد، درین لحظه دو توپ خود را بخاطری پیشتر آورد و بر صفوف در حالت پیشروی دشمن آتش گشود که عقب نشینی افراد خود را تحت پوشش قرار دهد. بعد از فیر چند گلوله توپ، توپچیان بدون اینکه به قومانده وی گوش دهند توپ های شانرا رها کرده و راه فرار را در پیش گرفتند. شهزاده ایوب خان نومیدانه ولی با از جان گذری سوار اسپش شده و روبرو بطرف دشمن دوید. اینکه چرا برتانوی ها از گشودن آتش بر او اجتناب کردند و او را جابجا نه

¹ - Union Jack

کشتند سوالیست که جواب آن باید در هاله حدس و گمان جستجو گردد. معهذا اطرافیان نزدیک و شخصی او به این قادر شده بودند که او را در میدان جنگ بیکه و تنها بگذارند و خود راه فرار در پیش گیرند. تمام ساز و برگ نظامی، بشمول بیرق ها، ۱۷ توپ، ذخایر، اسلحه باب، خیمه ها، ملزومات قرارگاه همه و همه بدست برتانویها افتاد. ایوب خان در قطار اول لشکر مفلوجش راه هرات را در پیش گرفت.

به تاریخ دهم سپتمبر سال ۱۸۸۰م لارد لیپن به امیر عبدالرحمن نامه نوشت و طی آن امیر را از موفقیت لارد رابرتس در کندهار مطلع ساخت و تیریکات خود را به امیر بخاطر موفقیت در استحکام موقعیت اش در کابل ابراز کرد. این چیزی بود که جایگاه امیر را بصورت بی و حصر نیرومند تر ساخت.

زمانیکه ایوب خان به هرات برگشت نمود، شهر هرات در حالت بی نهایت اسف انگیزی قرار داشت. تمام دست آورد های را که برای انکشاف شهر موفقانه بدست آورده بود حال چنان از سر تا به پا محو و نابود شده یافت که حتی آثاری از آن بجا نمانده بود. خزانه کاملاً تهی شده بود، لشکر پراکنده و بی قانونی و خود سری تمام عیار در انتظارش بود. علی الرغم این همه باز هم ایوب خان نومید و بی جرئت نه شد و با تهور دست بکار شد تا همه کار ها را از سر ترمیم و باز سازی نماید. هر صبح وقت از انبار ها و ذخایر اسلحه و باز سازی ساحات استحکامی دفاعی باز دید و بررسی میکرد و هدایات لازم ارائه میکرد.

در فبروری سال ۱۸۸۱م سردار ایوب خان دو تن از نمایندگان خود سردار عبدالله و عمر امان صاحبزاده را به کندهار فرستاد تا با مأمور سیاسی برتانیه سنت جان² ملاقات نمایند. آنها به مأمور سیاسی برتانیه اظهار کردند که شهزاده ایوب خان خود را وارث مشروع سلطنت برادر خود امیر یعقوب خان می پندارد و کندهار باید به وی واگذار شود. سنت جان سعی میکرد تا نمایندگان را برای مدت طولانی منتظر نگهدارد و بعد برای شان گفت که آمدن شان خیلی ناوقت بود و عده سپرده شده که کندهار باید به امیر عبدالرحمن خان واگذار گردد. بالاخره به آنها گفته شد که این شرایط را شخصاً به امیر بپارند و با وی معامله کنند. نمایندگان از تصمیم برتانوی ها پشیمان شده و دوباره بطرف هرات حرکت کردند. ایوب خان بعوض اینکه از شنیدن این خبر مأیوس و مرعوب گردد تصمیم گرفت که بخاطر بدست آوردن کندهار تکیه به منابع خود خواهد کرد.

لارد رابرتس خیلی زود بعد از جنگ در موضع بابای ولی کندهار را از راه کوپته ترک و بعنوان رخصتی مریدی به انگلستان برگشت. قبل از عزیمتش از هند برتانوی، نامبرده نظرش را پیرامون «موضوع افغانستان» ابراز کرد و پسان ها بر طبق همین نظریه وی کار کشته گان برتانوی خیلی با درایت شده و تجارب زیادی بدست آوردند. نامبرده گفته است :

«هیچ نوع ترسی را از افغانستان نباید بخود راه داد و یگانه و بهترین چیزی را که ما در مورد این کشور کرده میتوانیم آنست که این مملکت را تا حد ممکن بحال خودش بگذاریم. هر قدریکه افغانها روی ما را کمتر ببینند، به همان اندازه کمتر خوش شان نمی آیم. اگر در آینده روسیه سعی بر تسخیر افغانستان کند و یا از طریق آن بالای هندوستان حمله کند، در آنصورت ما شانس بهتر ضمیمه ساختن افغانها را به منافع خود خواهیم داشت، مشروط بر آنکه ما از هر نوع مداخله در امور شان خود داری کنیم.»

مأمورین رسمی امیر عبدالرحمن خان به تاریخ شانزدهم اپریل اداره کندهار را از جنرال هوم³ تصرف و خودش بتاريخ ۲۱ اپریل در حالی از کندهار با مارش خارج شد که بیرق برتانیه با صدای سلامی آتش سی و یک توپ پائین آورده شد. تا تاریخ ۲۷ اپریل سال ۱۸۸۱م تمام سربازان برتانوی خاک افغانستان را به استثنای ساحات ستراتیژیک افغانستان مانند سیبی، پشین، دره کورم، خیبر و تنگی میچین ترک کردند. این آخرین فصل جنگ دوم افغان - انگلیس بود.

تاریخ نویس امور نظامی ادموند یورک، میراث سیاسی برتانیه در این مرحله جنگ را چنین خلاصه ساخته است: «جنگ کندهار، نقطه پایان به مداخله عمده نظامی در افغانستان برای چهار دهه آینده گذاشت، ولی بحث داغی را پیرامون میتود مصوون ساختن افغانستان به مثابه یک کشور حایل در برابر جاه طلبی های روسیه در آینده دوباره احیاء کرد. معهذا همان سال آمدن حکومت لیبرال به رهبری دلبیو. ای. گلدستون بود، نامبرده قبل

² - St. John

³ - General Hume

بر این در صحبت مشهور سال ۱۸۷۹م در قصر میدلودین⁴ «واقع در سکاتلند-م» در بیانیه خود به رأی دهندگان برتانوی مدعی شده بود که «تقدس و حرمت به زندگی در دهکده های افغانستان در میان برفهای زمستان به همان اندازه در چشمان خدای متعال گزند ناپذیر است که ما به زندگی خود داریم.» میراث نظامی انگلستان : هر چند جنگ دوم افغان انگلیس «۱۸۷۸ - ۱۸۸۰م» به هیچ وجه به اندازه جنگ اول مصیبت بار و فاجعه آمیز نبود و با موفقیت نظامی به پایان رسید ولی در بعد حقیقی خود منتج به بن بست سیاسی و منطقی شد.

«به ارتباط میراث مردم افغان باید گفته شود که : میراث میوند برای ملت افغان از لحاظ سیاسی و نظامی حائز اهمیت است، و تأثیرات سیاسی آنرا امروز میتوان بوضوح به چشم سر ببینیم. پیرامون شهرت تاریخی، تأریخ افغان، و علی الرغم باخت این جنگ باید گفت که فتح و ظفر جذاب و قابل توجه نیرو های ایوب خان بالای غند بوروز محتملاً بر فتح قبلی شان پیشی میگیرد، حتی بالاتر از فتح «افغانها» بالای لشکر الفنستن طی عقب نشینی از کابل در آغاز سال ۱۸۴۲م. همانگونه که ژورنالیست جین مکینزی⁵ ابراز میدارد «در شرح وقایع تاریخ نظامی شاید جنگ میوند در پهلوی جنگ ترافلگر⁶، واترلو⁷ و یا گیتیسبرگ⁸ قرار نه گیرد...، ولی داستان شجاعت و تهور جنگجویان افغان که بالای لشکر نیرومند و مغرور برتانوی ظفر و استیلا می یابد با شیر مادر هلمندی عجین شده است.»

بعد از اینکه ایوب خان خبر شد که نیرو های برتانوی از کشور بیرون شده و کندهار را به امیر عبدالرحمن خان واگذار کرده اند، دست بیک سلسله آمادگی های نظامی فراختری زد تا اقتدار امیر را چلنج نماید. ایوب خان در هرات با مشکلات بی شماری مواجه بود، خزانه کاملاً تخلیه شده بود، کمبود اسلحه و مهمات نظامی، مردم ناراضی، حسادتها و رقابت ها میان مقامات بلند رتبه ملکی و نظامی در همه ساحات محسوس و مشهود بود. علاوه بر همه این مشکلات برتانوی ها هرگز بر علیه او از دسیسه و تفتین خود دست بردار نبودند. حتی برتانوی بالای فارس فشار آوردند تا صدور وسایل جنگی به هرات را متوقف سازند. ایوب مجبور ساخته شد تا به اقدامات شدید و مشخصی برضد آنانی تن در دهد که تخم اختلاف عقیده را میان مقامات وی بذر افشانی می نمودند و حلقه تنفس را بالایش تنگتر می ساختند و از هیچ نوع سعی و تلاش دست بردار نبودند تا اینکه او را از هرات خارج سازند. علی الرغم همه این مشکلات و اختلافات هیچ چیزی نمی توانست در جرئت و تهور و اراده او خلل وارد کند. ایوب خان فرزند و نواسه وزیر یار محمد خان را که زمانی والی هرات بود و بر علیه او دسیسه و توطئه میکردند، اعدام کرد. این کار درانی های هرات را بیگانه و گریزان ساخت. ایوب خان که با کمبود بودیجه مواجه بود دست به وضع مالیات اضافی زد و این عمل نه تنها به ناخشنودی بیشتر مردم بلکه بر بدبختی و اندوه شان بیشتر از پیش افزود. با وجود همه این مشکلات ایوب خان در ماه جون سال ۱۸۸۱م از هرات خارج و سفر کندهار را در پیش گرفت. این گزارش هم نشر که ایوب خان اعلان کرده که قصد حمله بالای هیچ کس به جز از برتانویها در نقطه پشین را ندارد و اراده دارد تا برتانوی ها را از خاک افغانستان مکماً خارج سازد. چند روز بعد تر وی بطرف گرشک مارش نمود و در آنجا غلام حیدر خان توخی جلو آمد تا با او ملاقات نماید. ایوب خان از دریای هلمند عبور کرده و از راه بلخان و بند تیمور به مارش خود به امید تسخیر کندهار ادامه داد. ولی در ساحه کاریز عطا با ممانعت مواجه و به جنگ مجبور ساخته شد. جنگ مغلوبانه دقیق در موقع سالگرد شکست جنرال بوروز و تقریباً در همان میدان جنگ بوقوع پیوست که جنرال مذکور شکست خورده

4 - Midlothian

5 - Jean MacKenzie

6 - Trafalgar : این جنگ به تاریخ ۲۱ اکتوبر سال ۱۸۰۵م در خاکپوزه یا دماغه ترافلگر در غرب هسپانیه بین ۲۲ کشتی جنگی سلطنتی برتانیه و ۳۳ کشتی جنگی فرانسه و هسپانیه بوقوع پیوست و منجر به پیروزی نیروی بحری برتانیه شد. م

7 - Waterloo : این جنگ به تاریخ ۱۸ جون سال ۱۸۱۵م بین قوای فرانسه و قوای ائتلاف هفتم در دشت بلژیک بنام واترلو بوقوع پیوست و آخرین جنگ ناپلیون بوناپارت بود و فرانسه شکست خورد. - م

8 - Gettysburg : این جنگ از اول تا سوم جولای سال ۱۸۶۳م در شهر گیتیسبرگ پنسلوانیای امریکا به وقوع پیوست و یکی از خونین ترین جنگهای داخلی امریکا به شمار میرود. - م

بود. ایوب خان بار دیگر در این جنگ فاتح و برنده شد و چهار کنکب امیر عبدالرحمن خان از لشکر دولتی فرار کرده و با نیرو های ایوب خان یکجا شدند. متعاقب این فتح و پیروزی کندهار دروازه هایش را بدون نشان دادن کدام علامت مقاومت به روی این فاتح باز نمود.

ایوب خان یک بار دیگر یک فرصت طلایی را بخاطر حرکت نکردن به کابل که امکان گرد آمدن جنگجویان غلزی به دورش بعید نبود از دست داد. ایوب خان بخاطری بطرف کابل به پیش نرفت که به تصور وی امکان مداخله برتانوی ها از قرار گاه قوی شان مقیم کوپته مقنور بود و به این صورت راه او بطرف هرات مسدود می شد. ایوب خان که با تسخیر شهر کندهار قانع شده بود نامه عنوانی سینت جان نوشت، و موصوف هم به نوبه خود به حکومت هند برتانوی نوشت تا ایوب خان را منحیث حکمران غیر رسمی «دیفیکتو» به رسمیت بشناسد. حکومت هند برتانوی این پیشنهاد را رد کرد. سرانجام عبدالرحمن خان سریعاً با نیرو وارد عمل شده و در رأس یک لشکر ۱۲۰۰۰ نفری رهسپار کندهار شد. در مسیر راه جمعیت انبوه اقوام در پیشاپیش بیرقش تجمع میکردند. برتانویها جریان این وقایع را با اشتیاق توأم با نگرانی و تشویش دنبال میکردند. عبدالرحمن خان با حریف و دشمن خود به تاریخ ۲۲ سپتمبر در بیرون از دیوار های محاط به شهر کندهار روبرو شد. در آغاز این تقابل نیرو های ایوب خان تمام نیرو های امیر را از سر راهشان دور کردند و لشکر امیر عبدالرحمن خان عقب نشینی را آغاز کرد. در این لحظات نهایت حساس کنکب چهارم که قبلاً با نیرو های ایوب خان در حوالی گرشک یکجا شده بود و بر فراز یک تپه احراز موقعیت کرده بود دست به بغاوت زد. این جنگجویان اسلحه ایوب خان را با خود گرفتند و بالای لشکر خود آتش گشودند، لشکری که در حساس ترین قدمه های پیشرفت خود قرار داشت. امیر عبدالرحمن خان با استفاده این موقع حساس خیانت کنکب چهارم با تمام زور و لشکر خود به پیش حرکت کرد. سربازان ایوب خان که خود را در بین دو خط آتش احساس کردند دو دل و مشکوک شده و در لحظات نهایت کوتاه مورال خود را از دست دادند. آنها تمام اسلحه و مهمات و وسایل نظامی لشکر خود را به روی میدان گذاشته و در بی نظمی و شتاب مثل پرنده ها پریدند و جانب هرات را در پیش گرفتند.

برتانویها با شنیدن خبر پیروزی عبدالرحمن و عقب نشینی مکمل ایوب خان بی نهایت خوش شدند. نایب السلطنه لارد ریپن امیر عبدالرحمن خان را به لقب «اعلیحضرت امیر افغانستان و نواحی تحت الحمایه آن» یاد کرد و برایش سببایدی پول و اسلحه تهیه کرد تا موقف خود را بیشتر مستحکمتر سازد. امیر عبدالرحمن خان قبل از ترک کندهار به جنرال عبدالقدوس والی تاشقرغان هدایت داد تا یکدم و ناگهان بطرف هرات مارش کند. جنرال عبدالقدوس با نیروی بیست هزار نفری متشکل از اقوام تایمنی، هزاره های دایزنگی و فیروز کوهی بطرف هرات حرکت کرد و هرات در اکتوبر سال ۱۸۸۱م سقوط کرد. شهزاده ایوب خان در راه هرات بود و هنوز تا حدود سبزوار (شین بند) نه رسیده بود که خبر تسخیر شهر بوسیله یکی از جنرالان امیر برایش رسید. از این رو قهرمان معرکه میوند، سمبول تهور و شجاعت و افتخار ملی مجبور به ترک مادر وطن شد و رهسپار مشهد فارس شد.

بخش نهم

با از دست دادن کندهار و هرات به امیر عبدالرحمن خان یگانه راهیکه به شهزاده ایوب خان باقی مانده بود همانا رفتن به فارس و پناه گزینی آبرومندان بود، جائیکه زمانی خودش در تبعید بود و با آنجا آشنا بود. ایوب خان بعد از رسیدن به مشهد در کوتاه ترین مدت از والی مشهد رکن الدوله، برادر کهنتر نصیرالدین شاه خیلی نومید شد زیرا رکن الدوله از وی خواست تا در مشهد اقامت نه گزیند بلکه تهران رفته و مشکل خود را مستقیماً با شاه حل کند. والی مشهد برایش شصت هزار قران بخاطر مصارف راه داد و این در واقع پولی بود که برتانویها به رکن الدوله داده بود و بدانوسیله میخواستند فاتح میوند را تا حد ممکن از سرحد فارس - افغان دور تر نگهدارند.

شهزاده ایوب خان در دو راهی خطرناک قرار داشت زیرا وی با چشمداشت به امکانات آینده نمی خواست از کشور خود دور باشد. طرفداران او نیز در افکار خود متفرق بودند. آنها برایش مشوره دادند که به بخارا برود و به مهمان نوازی روسها اتکاء کند. ایوب خان که از مقاصد و طرح های برتانوی ها نگران بود از شاه فارس تقاضای اقدامی را کرد تا در گشت و گذار وی مداخله صورت نگیرد. نصیرالدین شاه از طریق والی مشهد خود به شهزاده افغان از آزادی گشت و گذار وی در حقلمروش به استثنای خراسان اطمینان داد.

ایوب خان بخاطر گریز از توطئه و دسایس برتانویها مایل به رفتن طرف بخارا بود. ولی موصوف بنا بر چند دلیل منصرف شد، خصوصاً دوستی نهایت خموش و پنهانی روسیه تزاری با عبدالرحمن خان. به هر حال گریز شتابان به مشهد وی را در بین دو هیولا قرار داد و درین میان یکی را باید انتخاب میکرد. ایوب خان تصمیم

گرفت که در فارس بماند و سرانجام به نمایندگی از نصیرالدین شاه قاجار برایش از احترام و مهمان نوازی فریبنده اطمینان داده شد.

ایوب خان با پذیرفتن این نکته که به بخارا نخواهد رفت طرفداری و حمایت تعداد کثیری از هواخواهان خود را از دست داد. آنها تصمیم گرفتند تا وی را به سرنوشت و مقدرات خودش رها کنند و از امیر عبدالرحمن خان اجازه برگشت به افغانستان خواستند. بقیه آنهایی که به ایوب خان وفادار ماندند امید شانرا نسبت به آینده وی به این علت از دست دادند که آنها میدانستند که فشار برتانوی ها به ایوب خان اجازه نخواهد داد تا موصوف به افغانستان برگردد. در این میان چیزی خیلی جالبی که بوقوع پیوست آن بود که یک روحانی مشهور فارسی بنام حاجی عبدالحسن شاه به ایوب خان اخطار داد که از رفتن به تهران ابا و ورزد بخاطریکه تهران برایش چنان «تلکی موشی» خواهد بود که از آنجا بیرون رفته نخواهد توانست! ایوب خان به این اخطار توجه نکرد و گوشش را کر انداخت. در تهران برای ایوب خان به مجرد رسیدن خوش آمدید گرم گفته شد و ضیافت پر مصرفی برایش گرفته شد. سالانه ده هزار قران مستمری بخاطر مصارفش تعیین شد. برایش گفته شد که اعضای خانواده خود را از مشهد به تهران انتقال دهد. ایوب خان این پیشنهاد را مؤدبانه رد کرده و گفت، «من متعهدم و وظیفه خود می پندارم که استخوانهای خویشاوندان و قوماندانان خویشرا در سرزمین آبایی شان دفن نمایم.» شاه فارس درک نمود که شهزاده جوان تا هنوز امید به دست آوردن سلطنت افغان را از دست نداده است و آنرا حق مشروع خود میداند. ایوب خان که جواب مناسب و دلخواه بدست نیاورد از شاه «فارس» اجازه برگشت به مشهد کرد. ایوب خان بعد از تعارفات معمول می نگارد:

«مقصود از این معروضه کم مدعا تقدیم امتنان قلبی ام نسبت به همه توجهی از زمانیکه پای بر قلمرو با عظمت اعلیحضرت شما گذاشته ام تاکنون بمن اعطاء شده است. هرگاه خداوند متعال برایم یکهزار زبان میداد باز هم نمیتوانستم آنرا در کلمات لازم را حضور شما تقدیم بدارم. اکنون از حضور اعلیحضرت شما اجازه میخواهم تا به مشهد برگردم تا با خانواده و پیروانم یکجا شوم. اجازه بدهید حضرت اعلیحضرت شما را مطمئن گردانم که امتنان خاضعانه من تا زمانیکه زنده ام همچنان باقی خواهد ماند.»

شاه در جواب، ایوب خان را به لقب «امیر» عنوان کرده و گفت:

«معروضه شما را به دقت مطالعه نمودیم. ما از تمام حقایق آگاه استیم، شما میدانید که چقدر با شما همدلی داریم. تاجائیکه به پیشنهاد شما ربط می گیرد به شما مشوره می دهیم که تا برگشت ما از خراسان منتظر بمانید.»

به نصر الدوله هدایت داده شد تا با ایوب خان ملاقات نمود و موضوع را به «مهمان محترم» شفاهاً و کلاً شرح نماید. مزید بر آن به سمع ایوب خان رسانده شد تا از عجله در اقدامات خود احتراز نمایند. ایوب خان که از این نوع جواب ظفره آمیز ناخشنود بود تصمیم گرفت تا با شاه ملاقات نماید و موضوعات را برای شان روشن سازند. در مجلس بعدی شاه ناتوان و بیچاره به نظر میرسید و نمی خواست برتانوی ها را از خود ناراضی سازد، زیرا برتانویهای بر دور نگه داشتن ایوب خان از حدود مرزی تأکید مزید میکردند.

در این برهه زمانی روسیه و انگلستان هر دو در موضوعات افغانستان ذیعلاقه بودند، و فارس مجبور بود در دستان دو حریف نیرومند منحصراً بازی کند. هر دو ابر قدرت شاه «فارس» را بخاطر منافع شان تحت فشار قرار داده بودند. این یکی از مشکل ترین بازی های بود که با هر دو حریف در یکزمان باید صورت میگرفت. روسیه آهسته و با ملاحظه مگر سرسختانه و بی امان از موقعیت بحیره کسپین بطرف مرو در حرکت بود که نگرانی شدیدی را برای برتانوی ها خلق نموده بود. در نتیجه ایرل گرنویل⁹ در ماه فیبروری سال ۱۸۸۲م تعیین تحدید مرزی بین روسیه - فارس را از بابا دُرْمَز¹⁰ تا به نقطه تلاقی سرحدی روسیه با افغانستان یعنی هریرود تقاضا کرد. نامبرده پیشنهاد مزید کرد تا کاری را در رابطه با مرز مجاور فارس- افغان نیز باید انجام داد.

نصیرالدین شاه بعد از بازگشت از خراسان به وعده خود وفا کرد و ابراز اراده کرد که ایوب خان میتواند به مشهد سفر کند مشروط به اینکه برای چهارده روز دیگر به تأخیر بیافتد. طبعاً این تصمیم شهزاده ایوب خان را

⁹ - Earl Granville

¹⁰ - Baba Durmaz

متأثر ساخت و ایوب خان را مجبور ساخت تا نامه دیگری به شاه بنویسد و ابراز امیدواری کند که بعد از ختم مدت قید شده از وی تقاضا نکرده تا سفر خود را منبهد به تأخیر بیاندارد.

شارژدافیر برتانیه آقای تامسن¹¹ یکبار دیگر این نکته را به ایوب خان مصلحت آمیز دانست تا در تهران اقامت دایمی گزیند و سعی کرد تا وی را به وعده حفاظت برتانیه معتقد گرداند. سردار این پیشنهاد را مؤدبانه رد کرد مگر به دیپلمات برتانوی اطمینان داد که سفر وی به مشهد و حتی بخارا کاملاً بی خطر و بی ضرر خواهد بود. وی همچنان دیپلمات را اطمینان داد که هیچ نوع نیت بد بر علیه برتانیه ندارد.

به مجرد حرکت شهزاده بطرف مشهد برتانیه اعتراض شدید به حکومت فارس فرستاد و این اعتراض شاه را شدیداً خجالت زده ساخت و او را مجبور ساخت تا به مشهد امر کند که شهزاده را به مجرد رسیدنش به مشهد دستگیر کند و او را تحت نظارت قوی و شدید بگیرد. همزمان با صدور این فرمان به یک تولی یساول سواره نظام نیرو های منظم فارس امر شد تا سفر ایوب خان را الی مشهد به دقت تعقیب کند.

به مجرد رسیدن به مشهد، ایوب خان دستگیر و در یکی از تعمیرات دولتی زندانی شد. این نوع بی ادبی و بی نزاکتی برخاسته از دست بالا اقتدار حکومت پیروان ایوب خان را برانگیخته ساخت و اخطار دادند که اگر ایوب خان بلا درنگ و بدون فوت وقت رها نکرده آنها متوصل به اعمال زور خواهند شد. حکومت فارس بخاطر دلجویی و فرونشاندن قهر ایوب خان و طرفدارنش از برخورد شتابزده و ناسنجیده خود معذرت خواهی نمود و با احترام و مهربانی تقاضا کردند تا به کوچان «بلوچستان - سیستان در ایران معاصر - م» رفته و در آنجا بمانند و نیز ازدیادی را در مدد معاش ماهوار شان وعده سپردند.

ایوب خان سر از آغاز سال ۱۸۸۵م زندگی را در کوچان تحت نظارت شهزاده شجاع الدوله آغاز کرد. حکومت برتانیه یکبار دیگر اعتراض خود را به فارس روان کرد دال بر اینکه چرا ایوب خان در مجاورت قریب سرحد روسیه زندگی می کند و حکومت فارس منافع برتانوی را مد نظر نمی گیرد. صرف بعد از سه ماه زندگی در کوچان ایوب خان دوباره تحت پوشش یساول فارسی به تهران آورده میشود.

سرانجام در ماه مارچ سال ۱۸۸۵م بعد از حادثه پنجمه، زمانی که نیرو های روسی در حومه پنجمه در منطقه پُل خشتی بالای نیرو های افغان حمله کرد و افغانها شکست خوردند، جنگ بین دو ابر قدرت در اروپا قریب الوقوع شده میرفت. وزیر برتانوی در تهران، سعی کرد تا شهزاده ایوب خان را به امضای یک موافقتنامه با حکومت برتانوی متقاعد سازد؛ مواد عمده این موافقتنامه سعی میکرد تا ایوب خان را وادار به اقامت در تهران کند و او و طرفدارنش هرگز بر علیه پالیسی اذعان شده برتانیه در هیچ نوع فعالیت ضد آن پالیسی سهم نه گیرد؛ ماهانه دو هزار پوند مستمری هم داده میشود؛ بدون اجازه حکومت فارس را ترک نه گوید؛ طرفدارنش اختیار دارند که در مشهد یا تهران باقی بمانند؛ و بعد از تأیید این توافقنامه گارد امنیتی نظامی که در جوار اقامتگاه او جایجا شده، دور ساخته خواهد شد. شهزاده این پیشنهاد را رک و راست کاملاً رد کرد. حتی بعد از این هم حکومت برتانیه برایش پیشنهاد اعطای زمین و وظایف برای اطفالش و غیره کرد؛ فرزند مهترش عبدالقادر آفندی این رد کردن های ممتد پدرش را نکوهش و تنقید کرد.

در عین حال، در افغانستان، امیر عبدالرحمن خان اقدامات مهمی را رویدست گرفته بود. امیر تمام طرفداران ایوب خان و پدرش امیر شیرعلیخان را تار و مار و سر به نیست کرد. آنهائیکه از ایوب خان حمایت میکردند، تبعید شدند، زندانی شدند، اعدام و دارایی های شان مصادره شد. طرز اداره ستمکارانه امیر جدید منجر به قیامهای اقوام غلزی و هزاره های مبتکر شد که تارومار و به شدت سرکوب شدند.

دو غنچه غلجی مستقر در هرات دست به بغاوت زدند و ایوب خان را بمدد خویش فراخواندند. شهزاده توانست با چهارده تن از همراهان خود از تهران با تغییر قیافه در لباس تاجران فرار نماید. به تاریخ چهاردهم ماه اگست سال ۱۸۸۷م شهزاده ایوب خان در رأس کاروان خود به سواری اسپ بطرف مشهد چنان تاخت که کسی او را نه شناخت و نه با کدام مقاومتی روبرو شد. در ظرف کمتر از ده روز به شهر متبرک اهل تشیع مشهد رسید. به شهزاده ایوب خان و همراهانش گفته شد که خبر فرار تان از تهران به این شهر رسیده و اقدامات شدیدی رویدست است تا مانع دخول تان به افغانستان شود. آنها از کنار مشهد از راه فرعی عبور کردند و بطرف دشتی که منتهی به سرحد افغانستان می شود چهار نعل تاختند. قبل از آفتاب نشست بود که ناگهان یک کندک نظامی از دور نمایان

11 - Mr. Thomson

شد. یک کنديک نظامی فارس که مؤظف به اجرای مأموریت شده بود ابری از گرد و خاک را در قلب دشت به هوا بلند نمود. شهزاده اندکی به پیش رفت تا با آنها مصاف نماید و دسته از رادمران فدایی اسپ سوارش به دورش به شکل حرف V قرار گرفتند. اسپان شان حرکت کشش داری کردند و بعد آهسته آهسته یورتمه گام برداشتند، شهزاده شمشیرش را از نیام برکشید، همان شمشیر مشهور «بریالی توره» و بعد آنرا روبرو بطرف کنديک فارسی گرفت و نعره بلند «یا چهار یار، یا چهار یار» او در دامنه دشت پیچید. ایوب خان به اسپ مغرور ترکمنی خود مهمیز زده و اسپ ناگهان جستی زد و چهار نعل تاخت و دسته یارانش بدنبالش «یا چهار یار کنان» تاختند. شمشیر های از نیام برکشیده شان که آخرین پرتو آفتاب را در خود فرو می بردند خود به بخشی از آن رخس شکوهمند آفتاب مبدل شدند. زمانیکه به فاصله دو صد یارد به آنها نزدیک شدند، کنديک مؤظف فارسی اول به عقب رفت و بعد آهسته آهسته دست به فرار زد. شامگاهان پرده سیاه و تاریک را آهسته آهسته پهن میکرد و آنها را از هر نوع تعقیب مزید پنهان می ساخت. شهزاده همراه با یاران دلیر و بی باک اسپ سوارش یکروز دیگر سفر راهش را بطرف افغانستان آغاز کرد. به مجرد عبور بطرف سرحد افغانستان، شهزاده و یارانش ناگهان با یک لیوای ۲۵۰۰ نفری سواره نظام روبرو شد که امیر عبدالرحمن خان آنرا برای گرفتاری شان مؤظف ساخته بود. متأسفانه که آنها بوسیله یک تولی کشف در دشتهای نمک کلاندی مناو¹² کشف شدند. شهزاده بعد از تبادل آتش مختصر با آنها دست به عقب نشینی زد. تاریکی شب با آنها کمک کرد تا راه فرار را در پیش گیرند ولی در عین حال راه شان را در میان دشت های نمکین گم کردند. آنها به پیش تاختند تا اینکه به یک دره تنگ و باریک رسیدند. بعد از اینکه دره را بخاطر مصونیت جان شان پالیدند که مطمئن است شب را برای استراحت اتراق کردند و اسپان خسته و مانده شان راحت کردند. آنها قبل از آفتاب برآمد از جا برخاستند و تصمیم گرفتند دیگر هم به عقب بروند. آنها به سختی زیاد توانستند تا آب را برای رفع تشنگی طاقت فرسا و ضعیف ساز خود و اسپان شان پیدا کنند. دو روز بعد راهشان را بطرف مشهد پیدا کردند. بعد از رسیدن به مشهد سردار با تغییر قیافه در لباس تاجر فارسی سوار اسپ کوچک شده و به همراهی فرزند کاکایش فتح توانست در تاریکی کامل شب خود را به خانه هاشم خان برساند. سردار بعد از چند روز اقامت در خانه هاشم خان توانست از مجاری مخفی با جنرال کنسول برتانوی در مشهد دگر جنرال مکلین¹³ ملاقات نماید. شایعات حاکی از آن بود که به ایوب خان وعده داده شده بود که وی میتواند سلطنت خود را در صورت تیرگی روابط برتانیه با امیر عبدالرحمن خان و یا در صورت مرگ وی اعاده کند. شهزاد از مشهد منحیث «مهمان محترم و عالیشان انگلستان» به هند برتانوی رفت. اینجاست که دیپلوماسی «ورق برنده» برتانوی بار دگر کارگر می افتد تا آنرا در مواقع ضروری بکار ببرد. برتانوی ها با مهارت خود توانستند امیر عبدالرحمن خان را زیر این شمشیر داموکلس¹⁴ نگهدارند و سرحدات برتانوی را داخل خاک افغانستان به پیش بیاورند. برتانوی ها به تاریخ ۱۳ نوامبر سال ۱۸۹۳م امیر را مجبور به امضای «قرار داد دیورند»¹⁵ کردند که سر مارتیمر دیورند¹⁶ سروی فنی خط آنرا نموده بود. امیر به فاصله ۱۲۰۰ مایل کمر بند کوهی سرزمین افغان را با میلیونهای باشنده افغان ان از دست داد و اساس یک مقدمه ستیز آفرین و خطیری را گذاشت که ستیزه واقعی این خط - جعلی تا سالیان طولانی ادامه خواهد یافت.

پایان قسمت سوم

ادامه دارد

¹² - Kaland-i Manao

¹³ - General Maclean

¹⁴ - Damocles's sword

¹⁵ - Durand Agreement

¹⁶ - scientific frontier